

# آسیب‌شناسی فرهنگی در ایران

---

سرشناسه: صالحی امیری، سیدرضا، ۱۳۴۰ -  
عنوان و نام پدیدآور: آسیب‌شناسی فرهنگی در ایران / سیدرضا صالحی امیری.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.  
مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۷۸-۰۲۲-۵  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۳۹.  
موضوع: فرهنگ  
موضوع: سیاست فرهنگی -- ایران  
موضوع: فرهنگ ایرانی  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ آ۵ / ص ۲۱ / HM۶۲۱  
رده‌بندی دیویی: ۳۰۶  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۰۴۶۶۲

---

# آسیب‌شناسی فرهنگی در ایران

دکتر سید رضا صالحی امیری





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمیری،

شماره ۱۰۷، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

سید رضا صالحی امیری

آسیب‌شناسی فرهنگی در ایران

چاپ اول

نسخه

۱۳۹۱

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۲۷۸ - ۰۲۲ - ۵

ISBN: 978 - 600 - 278 - 022 - 5

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

تومان

## فهرست

پیشگفتار ..... ۱۱

### بخش اول

۱. تعریف مفهومی فرهنگ ..... ۱۷
۲. ابعاد و جلوه‌های فرهنگ ..... ۲۹
۳. ویژگی‌های اساسی فرهنگ ..... ۳۵
۴. اهمیت فرهنگ ..... ۳۹
۵. کارکردهای فرهنگ ..... ۴۴
- ۵-۱. انسجام‌بخشی ..... ۴۴
- ۵-۲. قالب‌ریزی شخصیت ..... ۴۵
- ۵-۳. سازگاری ..... ۴۵
- ۵-۴. هویت‌بخشی ..... ۴۵
۶. دیدگاه‌های مختلف در باره فرهنگ ..... ۴۶
- ۶-۱. دیدگاه مارکسیستی یا دیدگاه تضادگرایان ..... ۴۶
- ۶-۲. دیدگاه تکامل‌گرایان ..... ۴۸
- ۶-۳. دیدگاه ساختی ..... ۵۰

۵۲	۴-۶. دیدگاه کارکردگرایی
۵۴	۵-۶. دیدگاه عوام‌گرایی فرهنگی
۵۶	۷. اصطلاح آسیب شناسی
۶۰	۸. آسیب شناسی فرهنگی
۶۰	۸-۱. تعاریف
۶۴	۸-۲. اهمیت آسیب شناسی فرهنگی
۶۵	۸-۳. روش‌یابی آسیب شناسی فرهنگی
۷۰	۹. فرصت‌های فرهنگی
۷۱	۹-۱. تمدن دیرینه ایرانی
۷۴	۹-۲. فرهنگ غنی ایرانی و اسلامی
۷۵	۹-۳. وجود چهره‌های فرهنگی برجسته در کشور
۷۵	۹-۴. خصوصیات فرهنگ ایرانی
۸۱	۱۰. عوامل مؤثر در تغییر ارزش‌ها

### بخش دوم

۸۹	۱. فقدان مبانی نظری فرهنگی
۹۱	۲. فقدان اهداف بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت
۹۵	۳. فقدان راهبردها و اهداف کلان فرهنگی
	۴. شکاف ارزشی میان ارزش‌های رسمی و غیررسمی در عرصه فرهنگ
۹۸	
۱۰۹	۵. عدم دستیابی به منظومه فرهنگی متعادل و متوازن
	۶. عدم تعریفی مشخص از مرزهای هویت مشترک در سه حوزه فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی
۱۱۲	

۱۱۵	فرهنگی
۱۱۸	اختلال در ساختار نظام فرهنگی
۱-۸	عدم تناسب ساختار فرهنگ ایرانی منطبق با اکولوژی
۱۱۸	فرهنگی
۱۱۹	۲-۸. نگاه ابزاری به فرهنگ
۱۱۹	۳-۸. فقدان الگو و اسطوره‌های فرهنگی
۱۲۱	۹. فقدان نگرش مبتنی بر سرمایه‌گذاری در عرصه
۱۲۳	۱۰. مداخله حداکثری دولت در عرصه فرهنگی
۱۲۴	۱۰-۱. نسبت دولت و فرهنگ
	۱۱. عدم پویایی صنعت فرهنگی در مقابل موج تقاضاهای
۱۲۷	فرهنگی
۱۳۰	۱۲. وجود نهادهای موازی فرهنگی در کشور
۱۳۳	۱۳. عدم توجه به گسترش نهادهای مدنی فرهنگی
۱۳۵	۱۴. فقر کادرهای تخصصی و فرهنگی
۱۳۸	۱۵. عدم بهره‌مندی از ابزار و فناوری در سازمان‌های فرهنگی
۱۴۰	۱۶. ناکارآمدی ساختار اداری نهادهای فرهنگی
۱۴۲	۱۷. ضعف یا ناکارآمدی ساختاری
	۱۸. عدم توجه لازم به مقوله پژوهش در عرصه سیاست‌گذاری و
۱۴۴	برنامه‌ریزی فرهنگی
۱۴۶	۱۹. سیاست‌زدگی افراطی در عرصه فرهنگ
۱۴۸	۲۰. تأخر فرهنگی و عدم درک صحیح تحولات محیطی
۱۵۰	۲۱. عدم تبادل، تعامل و انتقال فرهنگی با نظام جهانی
۱۵۲	۲۲. اختلال فرهنگی

۲۳. فقدان بستر و فضای لازم برای پویایی فرهنگی ..... ۱۵۴
۲۴. بی‌ثباتی فرهنگی (ناامنی فرهنگی) ..... ۱۵۷
۲۵. انسداد فرهنگی ..... ۱۶۰
۲۶. انفعال یا تسلیم فرهنگی ..... ۱۶۳
۲۷. مشتری‌محوری و فقدان ماهیت فرهنگی (مهندسی ارزش) ..... ۱۶۵
۲۸. انعطاف‌ناپذیری فضای فرهنگی ..... ۱۶۷
۲۹. عدم انطباق عملکرد مدیران و حاملان فرهنگ با راهبردهای فرهنگی ..... ۱۶۹
۳۰. عدم انطباق تقاضای فرهنگی با تولیدات فرهنگی ..... ۱۷۰
۳۱. ضعف آستانه تحمل فرهنگی ..... ۱۷۲
۳۲. سیاست‌زدگی نهادهای فرهنگی ..... ۱۷۴
۳۳. تداخل وظایف نهادهای فرهنگی ..... ۱۷۷
۳۴. عدم پویایی و تحول‌پذیری سیستم فرهنگی ..... ۱۷۹
۳۵. فقدان الگو و مدل‌های مطلوب فرهنگی ..... ۱۸۲
۳۶. فقدان کارایی نهادهای نظارتی و سیاست‌گذاری فرهنگی ..... ۱۸۴
۳۷. فقدان نگرش بلندمدت به پدیده‌های فرهنگی ..... ۱۹۱
۳۸. عدم انسجام ارگانیک میان نهادهای فرهنگی (فقدان یکپارچگی) ..... ۱۹۳
۳۹. عدم ارتباط ارگانیک میان نهادهای فرهنگی و نهادهای علمی ..... ۱۹۵
۴۰. فقدان تولید و بازتولید فرهنگی ..... ۱۹۷
۴۱. عدم درک صحیح مدیران فرهنگی از تحولات محیط فرهنگی ..... ۱۹۹
۴۲. فقدان ثبات در مدیریت فرهنگی ..... ۲۰۰
۴۳. فقدان آموزش فرهنگی ..... ۲۰۱



### بخش سوم

مقدمه	۲۰۵
۴۴. شناخت اجمالی سازمان‌ها، نهادهای فرهنگی و کارکردهای آن	۲۰۷
۱. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی	۲۰۷
۲. سازمان تربیت بدنی	۲۱۳
۳. کمیته ملی المپیک ایران	۲۱۴
۴. بخش‌های ورزشی در کشور	۲۱۸
۵. سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران	۲۳۰
۶. سازمان تبلیغات اسلامی	۲۴۹
۷. سازمان اوقاف و امور خیریه	۲۵۷
۸. سازمان ملی جوانان	۲۶۴
۹. جهاد دانشگاهی	۲۶۷
۱۰. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی	۲۷۵
۱۱-۴. گزارش عملکرد سازمان خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران	۲۹۰
۱۲. کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران	۲۹۳
۱۳. شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی	۲۹۹
۴۵. دلایل ناکارآمدی نهادهای فرهنگی	۳۰۸
۱. فقدان استراتژی فرهنگی	۳۰۸
۲. فقدان اهداف بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت	۳۰۹
۳. فقر کادرهای تخصصی فرهنگی	۳۰۹
۴. عدم آموزش کادر فرهنگی	۳۱۰
۵. ناکارآمدی ساختاری فرهنگی	۳۱۰
۶. عدم پویایی و تحول‌پذیری نظام فرهنگی	۳۱۰

۷. عدم بهره‌مندی از ابزار و تکنولوژی در سازمان‌های فرهنگی . ۳۱۱
۸. اقدامات موازی نهادهای فرهنگی با یکدیگر ..... ۳۱۱
۹. فقدان نگرش بلندمدت به پدیده‌های فرهنگی ..... ۳۱۱
۱۰. عدم درک صحیح مدیران فرهنگی از تحولات محیط فرهنگی . ۳۱۱
۱۱. میل به اهداف غیرذاتی ..... ۳۱۲
۱۲. عدم انسجام ارگانیک نهادهای فرهنگی (فقدان یکپارچگی) .. ۳۱۲
۱۳. عدم ارتباط ارگانیک میان نهادهای فرهنگی و نهادهای علمی. ۳۱۲
۱۴. انفعال در مقابل تحولات فرهنگی جهان (تسلیم فرهنگی). ۳۱۲
۱۵. فقدان الگو و مدل‌های مطلوب فرهنگی ..... ۳۱۳
۱۶. سیاست‌زدگی نهادهای فرهنگی ..... ۳۱۳
۱۷. شکاف میان ارزش‌های رسمی و غیررسمی در عرصه فرهنگ. ۳۱۳
۱۸. عدم توجه به نهادهای مدنی فرهنگی ..... ۳۱۴
۱۹. ساختار اداری معیوب نهادهای فرهنگی ..... ۳۱۵
۲۰. فقدان تولید و بازتولید فرهنگی ..... ۳۱۵

### بخش چهارم

- مقدمه ..... ۳۱۹
۱. روش‌های پیشگیری و مواجهه با آسیب‌ها ..... ۳۱۹
۲. سیاست‌ها و راهبردهای کلان فرهنگی برای مواجهه با آسیب‌ها ۳۳۱
- فهرست منابع ..... ۳۳۹

## پیشگفتار

فرهنگ ایران، با سابقه و تاریخ تمدن و فرهنگی عظیم، یکی از غنی‌ترین فرهنگ‌های جهان معاصر است. گرچه بسیاری از صاحب‌نظران این حوزه تاریخ تمدن و میراث فرهنگی ایران را جزو ده کشور برتر دنیا می‌دانند، ولی بر اساس مستندات تاریخی و عناصر مادی و معنوی فرهنگ، ایران یکی از سه تمدن برتر عصر حاضر است. با کمال تأسف، تصویر سیاسی‌ای که از ایران بزرگ در افکار عمومی جهانیان شکل گرفته مانع از شناخت این تمدن ریشه‌دار و فرهنگ غنی شده است. اگر تصویر فرهنگی و تمدنی و تاریخ عظیم این سرزمین برای جهانیان مکشوف گردد، قطعاً علی‌رغم همه چالش‌ها، مشکلات و نارسایی‌های موجود، نگاه جهانیان دستخوش تغییرات اساسی خواهد شد. در این زمان، همگان در برابر تاریخ و تمدن و میراث و غنای فرهنگی این ملت سر تعظیم و تکریم فرو خواهند آورد. در این کتاب ضمن اذعان به ضرورت تدوین ده‌ها و بلکه صدها جلد کتاب در خصوص فرصت‌های فرهنگی و تمدنی ایران، این سؤال مورد بررسی قرار می‌گیرد که اساساً نظام فرهنگی ایران با چه آسیب‌هایی مواجه است و راه‌حل‌های کاهش آسیب‌ها یا تبدیل آن‌ها به فرصت‌ها کدام است؟

بی‌شک ایران نیز به مانند بسیاری از کشورهای در حال گذار از جامعه سنتی به مدرن، با تضادها و تغییراتی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... مواجه است. در خصوص عدم تعادل و تطابق ارزش‌های رسمی و غیررسمی و رشد ناهماهنگ عناصر مادی و غیرمادی میان عرصه فرهنگ با سایر حوزه‌ها، با پدیده‌ای به نام تأخر فرهنگی مواجهیم. این تأخر، خود به زمینه‌ای برای بروز چالش‌ها و آسیب‌هایی در عرصه فرهنگی تبدیل شده است. این آسیب‌ها در ده حوزه نمایان هستند:

- (الف) حوزه نظری، اندیشگی و نخبگی فرهنگ؛
- (ب) حوزه سیاستگذاری فرهنگی؛
- (ج) حوزه مدیریت فرهنگی؛
- (د) حوزه ساختارهای فرهنگی؛
- (ه) حوزه هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی؛
- (و) حوزه تقنینی (قانونگذاری) فرهنگی؛
- (ز) آسیب‌شناسی ناشی از کارکرد (کارآمدی) نظام فرهنگی؛
- (ح) آسیب‌شناسی ناشی از منابع انسانی متخصص، پویا، کارآمد و بانگیزه؛
- (ط) آسیب‌شناسی ناشی از نظام آموزش فرهنگی؛
- (ی) آسیب‌شناسی ناشی از عدم سرمایه‌گذاری، بسترسازی و حمایت دولت در عرصه فرهنگی.

در این کتاب به صورت اجمالی به توصیف و تحلیل این پدیده‌ها می‌پردازیم. گرچه انگیزه اصلی ما، پردازش بنیادی این حوزه‌ها با روشی خاص (روندشناسی، آسیب‌شناسی، علت‌شناسی، ماهیت‌شناسی، پیامدشناسی، آینده‌شناسی و راهبردشناسی) بوده است، به دلیل گستردگی مباحث این مجال فراهم نشده است. انتظار می‌رود همه صاحب‌نظران این عرصه با

پرداختن به این مسئله حیاتی، جامعه علمی و مدیریتی را بهره‌مند سازند. مقصود از آسیب‌شناسی فرهنگی، اوضاعی است که اکثر نخبگان یا جامعه وجود آن را مخل توسعه و اعتلای فرهنگی می‌دانند و رفع آن را یک ضرورت تلقی می‌کنند. به تعبیر دیگر، هرگونه شکاف، اختلال یا اختلاف میان ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی رسمی و اوضاع عینی زیست‌فرهنگی جامعه، در حقیقت ظهور نوعی آسیب فرهنگی است که نظام فرهنگی نیازمند مدیریت آن و ارائه پاسخ مناسب برای رفع آن است. به دیگر سخن، آسیب فرهنگی، وضعی است که در آن ساختارها، ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی جامعه دچار اختلال و ناکارآمدی می‌شوند و اکثر جامعه، وجود و گسترش آن پدیده‌ها را زیانبار دانسته، خروج از آن اوضاع را ضرورتی اساسی تلقی می‌کنند.

آسیب‌شناسی نظام فرهنگی در حقیقت نوعی عدم تعادل، بی‌انسجامی و ناکارآمدی در عرصه فرهنگی است که نظام فرهنگی را از دستیابی به توسعه و ارتقا بازمی‌دارد.

در تبیین مفهوم آسیب‌شناسی در کتاب حاضر از میان مفاهیم «مسئله»، «آسیب»، «تهدید» و «بحران»، به مفهوم «آسیب» اکتفا شده است، چراکه به نظر نگارنده مجموعه چالش‌ها و تهدیدهای فرهنگی نظام، از سطح «مسئله» عبور کرده، به سطح «آسیب» رسیده است. ولی خوشبختانه تا ظهور «بحران» راهی طولانی در پیش داریم. بنابراین، در صورتی که در سطح مسئله به چالش فرهنگی پاسخ داده نشود، باید منتظر آسیب فرهنگی بود و در صورتی که آسیب فرهنگی با الگوی مطلوب پاسخ داده نشود، باید منتظر ظهور تهدیدهای فرهنگی و، در نهایت، بحران فرهنگی بود. بنابراین، ضرورت توجه اساسی به حل آسیب‌های فرهنگی و تبدیل آن‌ها به مسئله و طراحی الگوی مدیریتی مطلوب و منسجمی برای حل آسیب‌ها، ضرورتی انکارناپذیر است. در غیر این صورت، باید خسارات سنگینی را در عرصه‌های دیگر متحمل شویم.

فصل اول کتاب که شامل مبانی نظری است، از یک سو به تعریف مفهومی فرهنگ، شامل ابعاد و جلوه‌های فرهنگ، ویژگی‌های اساسی فرهنگ، اهمیت فرهنگ، کارکردهای فرهنگ و دیدگاه‌های مختلف در باره فرهنگ و، از سوی دیگر، به آسیب‌شناسی و آسیب‌شناسی فرهنگی و اهمیت و روش‌شناسی آسیب‌شناسی فرهنگی می‌پردازد. فصل دوم به آسیب‌شناسی نظام فرهنگی در قالب ۴۳ آسیب می‌پردازد. فصل سوم به آسیب‌شناسی و معرفی سازمان‌ها، نهادهای فرهنگی و کارکردهای آن اختصاص دارد، و در فصل چهارم به نتیجه‌گیری و ارائه راهکار پرداخته شده است.

قطعاً این اثر خالی از نقیصه نیست و انتظار می‌رود که دلسوزان عرصه فرهنگ با اغماض از آن‌ها نگذرند.

در پایان، از همه عزیزانی که در جمع‌آوری و تدوین این منبع با این جانب همکاری داشته‌اند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌کنم.

سید رضا صالحی

پاییز ۱۳۹۰

بخش اول  
مبانی نظری





## تعریف مفهومی فرهنگ

از نظر اکثر محققان و صاحب‌نظران، ارائه‌ی تعریفی یگانه از «فرهنگ» کاری بسیار دشوار است؛ زیرا «فرهنگ» مقوله‌ای پیچیده و مناقشه‌انگیز است و، به قول سایمون ماندی، یکی از شخصی‌ترین، پرتلهاب‌ترین و در عین حال سیاسی‌ترین مقولات به شمار می‌رود (گوردن، ۱۳۸۱: ۸۲). شاید به تعداد متفکرانی که در حوزه فرهنگ فعالیت‌های چشمگیر داشته‌اند، بتوان تعاریفی از آن ارائه کرد. کروبر<sup>۱</sup> و کلاکھون<sup>۲</sup> که در سال ۱۹۵۲ کتاب ارزشمند فرهنگ: مروری انتقادی بر مفاهیم و تعاریف را به رشته تحریر درآوردند، تنها در میان انسان‌شناسان آمریکایی و انگلیسی توانستند ۱۶۴ تعریف متفاوت از فرهنگ را شناسایی کنند. فرهنگ، موضوعی ابهام‌آمیز است و در اکثر زبان‌ها، معانی متعددی دارد. ریموند ویلیامز با اشاره به معانی متعدد این مفهوم و تحول آن در برخی زبان‌ها، نظیر زبان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی، معتقد است: فرهنگ در زبان انگلیسی جزو دو یا سه کلمه‌ای است که پیچیده‌ترین معانی را دارند. در زبان فارسی نیز وضعیت مفهوم «فرهنگ» تا حدودی بدین‌گونه است. شاید این جملات را بارها شنیده باشیم:

---

1. Kroeber

2. Klukhohn

«ایرانیان مردمانی با فرهنگند»، «فرهنگ ایران متفاوت با فرهنگ‌های دیگر است» و «در ایران فرهنگ‌های مختلفی وجود دارد». در هر کدام از جملات فوق، فرهنگ معنایی متفاوت دارد. اما، در عین حال، باید توجه داشت که مفهوم «فرهنگ» در زبان فارسی پیچیدگی برخی زبان‌های دیگر را ندارد. اگر فرهنگ را با معنی یا امری معنوی مرتبط بدانیم، از دیرباز در زبان فارسی همین مفهوم را به ذهن متبادر کرده است. «اگر در زبان لاتین واژه فرهنگ از پروراندن آمده و کاربرد آن در زراعت و کشت بوده است، در فارسی از دیرباز در معانی ادب، عقل و ادراک و موارد بسیاری از این قبیل به کار رفته است. جنبه معنوی فرهنگ که در اروپا در دوره‌ای از تاریخ اهمیت داشته است، با کاربرد فرهنگ در بُعد معنوی آن در زبان فارسی همخوانی دارد» (پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۷).

ویلیامز معتقد است که مفهوم فرهنگ ویژگی تاریخی دارد و باید متناسب با تغییرات اجتماعی برای آن تغییرات مفهومی نیز قائل شد. آرچر مفهوم‌سازی فرهنگ را به عنوان مفهومی کلیدی در جامعه‌شناسی، بسیار ضعیف می‌بیند و معتقد است:

۱. در سطح توصیفی، ایده فرهنگ بیش از حد مبهم باقی مانده است. با وجود کم‌ترین شبهه در مورد محوری بودن آن، از نظر روش‌شناختی، به دلیل چنین ضعفی در مفهوم‌سازی، هنوز واحدی برای توصیف فرهنگ وجود ندارد.  
 ۲. در سطح تبیینی، مقام فرهنگ بین یک متغیر مستقل اساسی، قدرت فرادست جامعه و این‌که متغیری وابسته در نهادهای اجتماعی است، در نوسان است. از این جهت، در نظریه‌های جامعه‌شناختی مختلف، «فرهنگ از محرکی اولیه تا نقطه مقابل، که به عنصری ثانویه تقلیل می‌یابد، در نوسان است» (چلبی، ۱۳۷۵: ۵۵).

بر همین اساس، رابرت باروفسکی این نظر را مطرح می‌کند که تلاش‌های معطوف به تعریف فرهنگ «شبه تلاش برای به چنگ آوردن باد» است؛ این استعاره ماهیت متغیر فرهنگ را نشان می‌دهد و بر این امر تأکید می‌کند که رعایت

دقت در یافتن معنای این واژه تا چه اندازه دشوار است. «فرهنگ» واژه‌ای است که در کاربرد روزمره با معانی گوناگون به کار می‌رود، بدون آن‌که یک معنای هسته‌ای مشخص یا مورد توافق عموم داشته باشد. در سطح دانشگاهی، این واژه به نوعی به مفاهیم و ایده‌هایی مربوط می‌شود که در کل علوم انسانی و علوم اجتماعی به وجود می‌آیند، ولی اغلب بدون تعریف دقیق به کار می‌رود و نحوه کاربرد آن در داخل و میان رشته‌های مختلف، متفاوت است (تراسبی، ۱۳۸۲: ۲۱). علی‌رغم وجود این مشکلات، قبل از این‌که تعریف خود را از فرهنگ ارائه دهیم، بهتر است بدانیم متفکران و صاحب‌نظران حوزه فرهنگ چه برداشتی از آن دارند. لذا ابتدا به سراغ پیشکسوت‌ترین آن‌ها، یعنی مردم‌شناسان، می‌رویم. بی‌شک مردم‌شناسان، پیشکسوتان علمی فرهنگ هستند و در این میان نام ادوارد برنت تایلور به دلیل تأثیری که تاکنون از خود بر جای گذاشته است درخشان‌ترین است. وی در کتاب فرهنگ ابتدایی، که در سال ۱۸۷۱ منتشر شد، اولین تعریف علمی را از فرهنگ ارائه کرد. تعریفی که بعدها مبنای بسیاری از بررسی‌های علمی در حوزه فرهنگ واقع شد و تا مدت‌ها نیز تأثیر خود را حفظ کرد. به اعتقاد تایلور «فرهنگ یا تمدن با مفهوم گسترده‌ای که در قوم‌نگاری دارد، مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنر، اخلاقیات، حقوق، آداب و رسوم و دیگر عادات و توانایی‌هایی است که انسان به عنوان عضو جامعه داراست» (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۸۷: ۴۴).

این تعریف اگرچه در حال حاضر با انتقادات زیادی مواجه شده است، حاوی نکات و عناصر ارزشمندی است که می‌تواند در روشن شدن مفهوم فرهنگ یاری‌رسان باشد. اولین نکته این است که «فرهنگ دیگر به عنوان پیشرفت یا نوعی 'شدن' نیست، بلکه به مجموعه‌ای از امور واقع اطلاق می‌شود که به طور مستقیم در یک مقطع زمانی خاص قابل مشاهده هستند و می‌توان تحول آن‌ها را دنبال کرد» (روشه، ۱۳۷۹: ۱۸). بر این اساس، فرهنگ به معنای پیشرفت فکری، و مختص جوامع جدید یا مردمان خاص نیست؛ بلکه همه جوامع و مردمان دارای فرهنگ هستند و اصولاً اصطلاح «انسان بی‌فرهنگ»

بی‌معناست. فرهنگ، فصل ممیز انسان‌ها از یکدیگر نیست؛ بلکه فصل ممیز انسان از حیوان است. بر این اساس، تایلور «تمامی جوامع را در مرحله‌ای از توسعه، رشد و تکامل می‌بیند و سعی می‌کند اوضاع فرهنگی آن‌ها را با در نظر گرفتن جایگاه آن‌ها در مراحل توسعه فرهنگی بررسی کند». او معتقد است: «برخورداری از اوضاع و عناصر فرهنگی ویژه، موجب 'تجدید حیات' و، در نتیجه، 'تکامل و توسعه فرهنگ' جوامع مختلف می‌شود» (سلیمی، ۱۳۷۹: ۱۹). نکته دوم این است که فرهنگ امری اکتسابی است نه وراثتی؛ لذا آموختنی است. فرهنگ شامل تمام اموری می‌شود که بشر آن‌ها را می‌سازد و به نسل‌های آینده آموزش می‌دهد؛ نسل‌ها هم آن‌ها را می‌آموزند و دانش خود را به دیگران انتقال می‌دهند. بشر به دلیل داشتن این نعمت ویژه، برخلاف موجودات دیگر، می‌تواند محیط طبیعی خود را بازآفرینی کند. انسان ابزار، قواعد و الگوهایی می‌سازد و زندگی خود را با آن‌ها وفق می‌دهد. به این ترتیب، او همزمان هم برده و هم آقای ساخته‌های خویش است (کوزر و روزنبرگ، پیشین: ۴۳). عده‌ای از جامعه‌شناسان معاصر در تعریف خود از فرهنگ تأکید ویژه‌ای بر این امر می‌ورزند؛ از جمله این جامعه‌شناسان، آنتونی گیدنز است. وی در تعریف فرهنگ می‌گوید: «فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که اعضای گروهی معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند و کالاهای مادی‌ای که تولید می‌کنند» (گیدنز، ۱۳۷۴: ۳۶).

بر اساس این تعریف، فرهنگ به مجموعه شیوه‌های زندگی اعضای هر جامعه اطلاق می‌شود و چگونگی لباس پوشیدن، رسوم ازدواج و زندگی خانوادگی، الگوهای رفتاری، مراسم مذهبی و سرگرمی‌های اوقات فراغت اعضای آن جامعه را در بر می‌گیرد. همچنین شامل کالاهایی می‌شود که تولید می‌کنند و برای آن‌ها اهمیت دارد، مانند تیر و کمان، خیش، کارخانه و ماشین، کامپیوتر، کتاب و مسکن و... (همان).

نکته سوم در تعریف تایلور ارتباط فرهنگ با جامعه است. بر اساس

تعریف مذکور، فرهنگ، کلیتی پیچیده و ترکیبی از رفتار آموخته شده و محصولات آن در یک زمینه اجتماعی است؛ لذا فرهنگ بخشی از زمینه اجتماعی محاط بر خود است (چاوشیان، ۱۳۷۷: ۵۰).

چهارمین نکته مهم در تعریف تایلور، نگرش علمی و نظام مند وی به مقوله فرهنگ است. فرهنگ از دیدگاه تایلور «مجموعه منظم و آرایش یافته‌ای است که از باورها، قوانین، آداب و اشکال گوناگون دانش و هنر تشکیل شده است. قرار گرفتن این عناصر در کنار یکدیگر مجموعه‌ای درهم تنیده را تشکیل می‌دهد. بنابراین، فرهنگ از نظر تایلور مفهوم و پدیداری است که از به هم پیوستن عناصر مختلف به وجود آمده است» (سلیمی، پیشین: ۱۸).

علی‌رغم نکات ارزنده تعریف تایلور، این تعریف با انتقادات گوناگونی مواجه است. این انتقادات را می‌توان به صورت ذیل خلاصه کرد:

الف) تایلور فرهنگ و تمدن را به یک معنا به کار برده است، در حالی که این دو با یکدیگر متفاوتند.

ب) این تعریف بیش از حد توصیفی و تعریفی مصداقی است، لذا شاید جامع باشد ولی مانع نیست. برخلاف نظر تایلور، برخی از عادات و توانایی‌هایی که انسان به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند، خارج از قلمرو فرهنگ قرار دارند.

ج) تعریف تایلور کاملاً پوزیتیویستی است، تنها به مظاهر مادی فرهنگ توجه دارد و «معنی» - که جوهر اصلی فرهنگ است - در آن نادیده گرفته می‌شود. «تایلور و دیگران، که خود از پوزیتیویست‌ها (در مقابل تفهمی‌ها) محسوب می‌شوند، به تدریج تأکید خود را از معنی برداشته و در بررسی فرهنگ روش تجربی در پیش گرفته‌اند (به مثابه علوم طبیعی)؛ در حالی که هدف از مطالعه این امور، در درجه نخست، دستیابی به معنا و روحی بود که در پی مظاهر فرهنگ وجود داشت» (رجب‌زاده، ۱۳۷۵: ۷۱).

اگر تایلور را نماینده اصلی نحله پوزیتیویستی در انسان‌شناسی بدانیم، در

مقابل او افرادی چون گیلفورد گیرتز قرار دارند که به نحله تفهیمی-تفسیری در انسان‌شناسی تعلق دارند. گیرتز در کتاب تفسیر فرهنگ‌ها می‌نویسد: «با ماکس وبر هم‌عقیده‌ام که معتقد بود انسان حیوانی است که در میان تارهای معانی خودتنیده، معلق است. من فرهنگ را همان تارها می‌دانم که برای تحلیل و شناخت آن نمی‌توان با دانشی تجربی به قوانین آن پی برد، اما می‌توان با تفسیر و تأویل به جستجوی معنای آن پرداخت» (سلیمی، پیشین: ۴۱). فرهنگ در تعریف گیرتز «سلسله‌مراتبی از ساختارهای معانی است که اعمال، نمادها و علامت‌های ناشی از حرکات، پلک زدن‌های عادی و مصنوعی، ادا درآوردن‌ها، بیان داشتن، مکالمه کردن و تک‌گویی را شامل می‌شود» (همان). به بیان دقیق‌تر، «فرهنگ الگویی از معانی است که در اشکال نمادین متبلور می‌شود و شامل اعمال، بیانات و واقعیاتی معنادار است که بر اثر ارتباط افراد با یکدیگر به وجود می‌آیند و بر اثر آن، افراد در تجربیات، مفاهیم و باورهای یکدیگر مشارکت می‌جویند» (همان: ۴۳).

گیرتز در بررسی فرهنگ روش «تفسیری» را پیشنهاد می‌کند. وی شیوه‌های تحلیل مردم‌شناسانه از فرهنگ را با شیوه‌های نقد ادبی متن مقایسه می‌کند. «طبقه‌بندی ساختارهای معنا و تعیین زمینه اجتماعی و مفهوم آن‌ها، یعنی قوم‌نگاری کردن، مانند تلاش برای خواندن دست‌نوشته‌ای است»، و معتقد است که تا زمانی که به رفتار انسانی به عنوان کنش نمادین نگریسته می‌شود-کنشی که مثل صدا در خطابه، رنگدانه در نقاشی، خط در نوشتار و صوت در موسیقی با اهمیت است- این سؤال که آیا فرهنگ به معنای رفتار الگودار است یا چهارچوبی فکری یا حتی آمیزه‌ای از آن دو است، سؤالی بی‌معناست. آنچه [در مورد کنش‌ها] باید پرسیده شود، این است که «معنای آن‌ها چیست؟». گیدنز معتقد است، «فرهنگ عمومی است، زیرا معنا عمومی است»؛ در واقع نظام‌های معنایی الزاماً باید جزو مایملک جمعی یک گروه باشند. کلاید کلاکھون در اثر مهم مردم‌شناختی خود، آینه انسان، معانی ذیل را برای فرهنگ پیشنهاد کرده است:

۱. شیوه کلی زندگی مردم؛
۲. میراث اجتماعی‌ای که فرد از گروه خود کسب می‌کند؛
۳. شیوه تفکر، احساس و باور؛
۴. تجریدی از رفتار؛
۵. نظریه‌ای در حوزه مردم‌شناسی در خصوص شیوه‌های رفتاری واقعی گروهی از مردم؛
۶. مخزنی برای معرفت؛
۷. مجموعه‌ای از جهت‌گیری‌های استاندارد شده در برابر مسائل تکراری؛
۸. رفتار آموزش دیده شده؛
۹. طریقه‌ای برای کنترل هنجاری رفتاری؛
۱۰. مجموعه‌ای از تکنیک‌ها برای سازگاری با محیط خارج و همین‌طور با انسان‌های دیگر؛
۱۱. شتاب بخشیدن به تاریخ؛
۱۲. نقشه، صافی یا نموداری رفتاری.

منبع: [www.wsu.edu](http://www.wsu.edu)

ریموند ویلیامز از جمله متفکرانی است که در حوزه فرهنگ آثار نظرگیری ارائه کرده است. وی کاربردهای معاصر مفهوم فرهنگ را به چهار دسته تقسیم‌بندی کرده است:

۱. فرهنگ در معنای فرایند کلی رشد فکری، معنوی و زیبایی‌شناختی: این برداشت از فرهنگ درونمایه دیدگاه اومانیزم لیبرال و برخی دیدگاه‌های اولیه مارکسیستی است. این همان مفهومی است که از جمله‌های «آقای اسدی واقعاً مرد با فرهنگی است» یا «علی واقعاً باکلاس است» برداشت می‌شود. از این دیدگاه، فرهنگ امری اکتسابی است و به تدریج ایجاد می‌شود و با گذشت زمان افزایش می‌یابد.

۲. فرهنگ در معنای شیوه بخصوص زندگی یک ملت، دوران یا گروه: شیوه‌ای از زندگی که در روح مشترک جامعه جلوه‌گر است. فرهنگ در معنای فوق معنای مسلط در مردم‌شناسی است. در این معنا، فرهنگ مفهومی فردی ندارد؛ بلکه به گروه‌ها، دوره‌ها، اقوام، جوامع و زیرگروه‌ها تعلق دارد. در این

حالت می‌توان این واژه را به صورت جمع به کار برد و از فرهنگ‌ها سخن گفت؛ مانند جمله «ایران دارای اقوام و فرهنگ‌های متعددی است».

۳. فرهنگ در معنای آثار و فعالیت‌های فکری و به‌ویژه هنری: در حال حاضر این معنا متداول‌ترین معنای فرهنگ است. فرهنگ یعنی موسیقی، ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی، تئاتر و فیلم. این مفهوم، دیدگاهی غالب در باره فرهنگ است که در گروه وسیعی از نهادهای اصلی فرهنگ مانند نظام آموزشی، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، انتشارات، موزه‌ها و گالری‌ها جریان دارد. در این برداشت از فرهنگ، فرهنگ به‌مثابه هنرهای عالی تلقی می‌شود که در مقابل فرهنگ عامیانه قرار دارد.

۴. فرهنگ به معنای نظام نشانه‌هایی است که از طریق آن نوعی نظم اجتماعی عرضه، برقرار، تجربه و جستجو می‌شود: فرهنگ در این مفهوم، قلمروی مجزا نیست؛ بلکه یکی از ابعاد نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. فرهنگ مجموعه‌ای از کنش‌های مادی است که معانی، ارزش‌ها و نقش‌های فاعلی را می‌سازد. این کاربرد فرهنگ دو شکل اصلی دارد:

الف) در شکل ضعیف‌تر و دیالکتیکی ناظر بر این باور است که انسان‌ها فرهنگ را می‌سازند و خود نیز به دست فرهنگ ساخته می‌شوند؛

ب) شکل قوی‌تر این مفهوم که برگرفته از نظریه ساختارگرایی و پسا‌ساختارگرایی است، فرهنگ را تعیین‌کننده نقش‌های فاعلی می‌داند (جوردن، ۱۳۷۷: ۳۸-۴۱).

ویلیامز که یکی از پیشگامان اولیه مطالعات فرهنگی محسوب می‌شود، در مقاله‌ای تحت عنوان فرهنگ معمولی است مقصود خود را از واژه فرهنگ چنین بیان می‌کند: «ما واژه فرهنگ را در دو معنی به کار می‌بریم: روش کلی زندگی (معانی مشترک)؛ و هنر و معرفت (فرایندهای خاص اکتشاف و تلاش خلاقانه). برخی نویسندگان این واژه‌ها را به یکی از این دو معنی اختصاص می‌دهند، اما من بر هر دو معنی و بر اهمیت پیوستگی این دو تأکید دارم.»<sup>۱</sup>



معانی مفهوم فرهنگ

معانی	شروط
نگرش‌ها، اعتقادات، آداب و رسوم، ارزش‌ها و هنجارهای گروهی از مردم	در میان آن‌ها مشترک باشد.
فعالیت‌ها و محصولات فکری، اخلاقی و هنری	نوعی خلاقیت در تولید آن‌ها وجود داشته باشد. به آفرینش و انتقال معنای نمادین بپردازد. واجد نوعی ویژگی عقلانی باشد.

تا این جا به برخی از تعاریف صاحب‌نظران در خصوص فرهنگ اشاره کردیم. دقت در تمامی آن‌ها نشان می‌دهد که صاحب‌نظران یادشده فرهنگ را در دو معنا به کار برده‌اند که اگر بتوان آن‌ها را در کنار هم جمع کرد، تعریفی قابل قبول از فرهنگ به دست خواهد آمد؛ کاری که تراسبی انجام داده است. همانند وی در این کتاب، منظور ما از واژه فرهنگ به دو معنا اشاره دارد: نخستین معنا، در چهارچوب مردم‌شناختی یا جامعه‌شناختی مفهومی فراگیر است که مجموعه نگرش‌ها، اعتقادات، آداب و رسوم، عرف‌ها، ارزش‌ها و اعمالی را توصیف می‌کند که در هر گروهی مشترک یا مطرح است. تعریف دوم از مفهوم «فرهنگ»، جهت‌گیری کارکردی‌تری دارد و بر پاره‌ای از فعالیت‌های مردم و محصولات این فعالیت‌ها، که به جنبه‌های فکری، اخلاقی و هنری زندگی انسان مربوط می‌شوند، دلالت دارد. در این معنا، «فرهنگ» به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که مبتنی بر روشنگری و پرورش ذهن است، نه کسب مهارت‌های فنی یا حرفه‌ای محض (تراسبی، پیشین: ۲۲-۲۳).

برای آن‌که فعالیتی را فرهنگی بنامیم، باید سه شرط اساسی برای آن قائل شویم:

۱. فعالیت‌های مورد نظر شامل نوعی خلاقیت در تولید خود باشند؛

برخی تعاریف فرهنگ بر اساس رهیافت‌های مختلف

رشته	متفکران عمده	رهیافت نظری	جوهر فرهنگ	تعریف فرهنگ
مردم‌شناسی	ادوارد تایلور	تحول‌گرا	عادات و توانایی‌های مشترک	مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنر، اخلاقیات، حقوق، آداب و رسوم و دیگر عادات و توانایی‌هایی که انسان در مقام عضو جامعه داراست.
	برانسیسلاو مالینوفسکی	کارکردگرا	ارزش‌ها — رفتارهای تکرارشونده	فرهنگ شامل دست‌ساخته‌ها، محصولات، فرایندهای تکنیکی، اندیشه‌ها، عادات و ارزش‌های هر جامعه است که البته این عناصر مجزا همگی با یکدیگر ارتباط متقابل دارند.
	رادکیلف براون و کلود لوی استراوس	ساختارگرا	هویت وحدت‌بخش و انسجام‌آفرین	کلیت یکپارچه‌ای که افراد گوناگون و متفاوت را در یکدیگر جمع کرده و هویتی وحدت‌بخش به آن‌ها داده است (براون).
	بواس، کروبر و کلاکھون	اشاعه‌گرا	اندیشه‌ها و ارزش‌ها، سنت‌ها ایده‌ها — ارزش‌ها	انبوه واکنش‌های حرکتی اکتسابی، فنون، اندیشه‌ها و ارزش‌ها و رفتار ناشی از آن‌ها همگی فرهنگ را تشکیل می‌دهند (کروبر).
	لسلی وایت	نمادگرا	نماد	سازمان پدیده‌ها، کنش‌ها، ابزار، باورها و معرفت‌ها، احساسات، طرز تلقی و ارزش‌ها که به استفاده از نمادها وابسته است.

رشته	متفکران عمده	رهیافت نظری	جوهر فرهنگ	تعریف فرهنگ
	گیلفورد گیرتز	نمادگرا	معنی و نماد (معانی نمادین)	سلسله‌مراتبی از ساختارهای معانی که شامل اعمال، نمادها و علامت‌های ناشی از حرکات، پلک زدن‌های عادی و مصنوعی، ادا در آوردن‌ها تا بیان داشتن، مکالمه کردن و تک‌گویی می‌شود.
جامعه‌شناسی	پارسونز	کارکردگرایی ساختاری	اندیشه‌ها و ارزش‌ها	نظام‌های الگو شده یا سامان‌یافته‌ای از نمادها که ذیل جهت‌گیری‌های کنش و اجزاء درونی شده شخصیت افراد و الگوهای نهادی شده نظام اجتماعی درآید.
	آنتونی گیدنز	تلفیقی	ارزش‌ها، هنجارها و تولیدات مادی	فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که اعضای گروهی معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند و کالاهای مادی‌ای که تولید می‌کنند.
	گی روشه	تلفیقی	شیوه‌های تفکر، احساس و عمل	مجموعه به هم پیوسته‌ای از شیوه‌های تفکر، احساس و عمل که کم و بیش مشخص است، از جانب تعداد زیادی از افراد فرا گرفته شده و بین آنها مشترک است و به دو شیوه عینی و نمادین به کار گرفته می‌شود تا این اشخاص را به جمعی خاص و متمایز مبدل سازد.
	جان تامپسون	نمادگرایی ساختاری	اشکال نمادین	مجموعه و ساختار نمادهای خلق شده در یک شرایط اجتماعی - تاریخی
	ریموند ویلیامز		معانی مشترک، هنر و معرفت	روش کلی زندگی (معانی مشترک) و هنر و معرفت (فراایندهای خاص اکتشاف و تلاش خلاقانه)

۲. فعالیت‌های مورد نظر به آفرینش و انتقال معنای نمادین پردازند؛  
 ۳. محصول آن‌ها، حداقل به طور بالقوه، واجد نوعی ویژگی عقلانی باشد  
 (همان: ۲۳).

بر این اساس، در این کتاب فرهنگ عبارت است از: «مجموعه نگرش‌ها، اعتقادات، آداب و رسوم، ارزش‌ها و هنجارهایی که در هر گروهی مشترک است و همچنین شامل اعمال، فعالیت‌ها و محصولاتی است که به جنبه‌های فکری، اخلاقی و هنری زندگی انسان مربوط می‌شوند.»

تعریف فوق به تعریف ریموند ویلیامز از فرهنگ و جنبه‌هایی که وی برای فرهنگ قائل است، تا حدودی نزدیک است. بر اساس تعریف فوق، فرهنگ شامل شیوه زندگی، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک در میان گروهی از مردم و نیز اعمال و فعالیت‌های آن‌ها و محصولات این فعالیت‌ها، که جنبه فکری، اخلاقی و هنری دارند، می‌شود.

از این رو، همان‌گونه که تراسبی می‌گوید، برخوردار بودن از همه این ویژگی‌ها را می‌توان شروط کافی کاربرد این تفسیر از فرهنگ برای فعالیتی مفروض دانست. مثلاً، هنرها در تعریف سنتی خود - موسیقی، ادبیات، شعر، رقص، تئاتر، هنرهای تجسمی و نظایر آن‌ها - به آسانی واجد این شروطند. این معنای واژه «فرهنگ» فعالیت‌هایی مثل فیلمسازی، داستانسرایی، برگزاری جشنواره‌ها، روزنامه‌نگاری، نشر، تلویزیون و رادیو و برخی جنبه‌های طراحی را در بر می‌گیرد؛ زیرا در هر کدام از این موارد، شروط لازم، بیش و کم، وجود دارند. ولی فعالیتی مثل اختراع علمی در این تعریف جای نخواهد گرفت؛ زیرا اگرچه شامل خلاقیت است و می‌تواند محصولی را به وجود آورد که قابلیت برخوردار از حقوق انحصاری یا ثبت امتیاز دارد، معمولاً به دنبال یک هدف سودگرانه عادی است، نه انتقال معنا (همان: ۲۳). تعریف فوق از فرهنگ زمینه بسیار مناسبی برای روی آوردن به مباحث مهمی چون «صنایع فرهنگی»، «کالاهای فرهنگی» و «نهادهای فرهنگی» است.

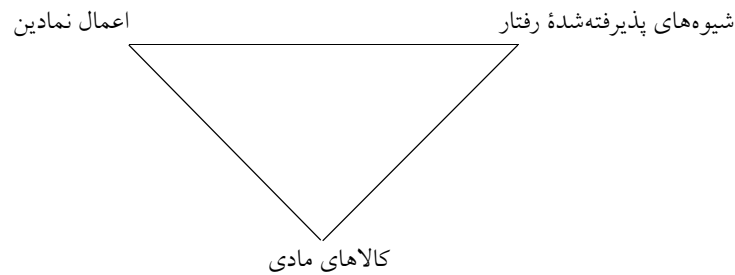
## ابعاد و جلوه‌های فرهنگ

صاحب‌نظران علوم اجتماعی فرهنگ را از دو بُعد متمایز می‌کنند:

۱. فرهنگ به عنوان «واقعیتی عینی» یا «فرهنگ مادی»: نظیر آثاری که تحقق پذیرفته‌اند، یا هر آنچه به عنوان نتیجه ارائه می‌شود. در این جا آنچه محسوس، ملموس و قابل اندازه‌گیری است، مورد نظر است.
۲. فرهنگ به عنوان واقعیتی که انسان‌ها با آن زندگی می‌کنند، مشارکت در سلسله‌اموری مستمر و با تحرک، هیئتی پرتحرک و متشکل از ارزش‌ها (مدل‌های فرهنگی) (سازگارا، ۱۳۷۷: ۱۰۰) یا همان «فرهنگ غیرمادی». در این جا مقولاتی مطرح است که قابل اندازه‌گیری با موازین کمی و مشاهده‌پذیر نیست.

تمایزگذاری فوق متداول‌ترین و، در عین حال، ساده‌ترین تمایزگذاری میان ابعاد مختلف فرهنگ است. باید توجه داشت که تمایزگذاری بین دو بُعد مادی و غیرمادی فرهنگ، تمایزگذاری دقیقی نیست؛ زیرا در فرهنگ مادی (تولیدات و مصنوعات بشری) جلوه‌های فرهنگ غیرمادی (معنوی) به وضوح قابل مشاهده است؛ فرهنگ غیرمادی نیز قابل بررسی نیست، مگر زمانی که به صورت مادی نمایان شود. از این رو، تفکیک فرهنگ به دو بُعد

## ابعاد فرهنگ از دیدگاه مالینوفسکی



مادی و غیرمادی دارای ارزش علمی قابل قبولی نیست. اگر جوهره فرهنگ را معنا، اندیشه و معرفت بدانیم - که این‌گونه نیز هست - دیدن جلوه‌های این جوهره در تمامی ارکان و شئون و اجزای جهان اجتماعی، حتی در ساده‌ترین موضوع مثل کبریت، کاملاً متصور است. این مصنوع در عین حال که خود حاوی کدهای اطلاعاتی است، دارای انعکاسی از نوعی معرفت فنی نیز است. بنابراین، از لحاظ عملی و تحلیلی چندان جایز به نظر نمی‌رسد که مانند انسان‌شناسان کلاسیک موضوع را صرفاً به این دلیل که دارای اطلاعات و معرفت است، عنصری فرهنگی بدانیم. در جهان اجتماعی همه چیز دارای صبغه اطلاعاتی و معرفتی است و این نباید موجب آن شود که همه چیز را فرهنگ بدانیم. چنین تعریف وسیعی از فرهنگ کاربردی نیست و منزلت تحلیلی آن را تنزل می‌دهد. بنابراین، تقسیم فرهنگ به دو جزء مادی و معنوی تمایزی بیهوده است (چلبی، پیشین: ۵۷-۵۸).

با توجه به آنچه ذکر شد، تفکیک‌ها و تقسیم‌بندی‌های دیگری از وجوه فرهنگ ضرورت پیدا می‌کند. در این‌جا ابتدا بحث را از مالینوفسکی آغاز می‌کنیم. وی برای فرهنگ سه بُعد تفکیک‌ناپذیر قائل است که به عقیده وی در تمام مراحل تحقیق باید مدنظر قرار گیرد:

۱. پایه مادی فرهنگ؛ اشیاء و ابزارهای که روی آن‌ها کار انجام گرفته است؛
۲. پیوندهای اجتماعی انسان؛ شیوه رفتار پذیرفته شده و همانند؛